

• سمیه نصیری‌ها

نشست نوقلمان در سیزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران برگزار شد



کودکی که شاعر است
نباید فریادگدان بشود!

در سرای اهل قلم نمایشگاه کتاب، خانمی از پشت تریبون می‌گوید:
در دعوت نامه، از یک حرکت سبز به نام نوقلمان یاد کردیم؛ نوجوانان نو قلم. این نوجوانان تا چهار سال پیش نوجوان نبودند، کودک بودند و امسال تقریباً در ردیف نوجوانان قرار گرفتند. هدف از دعوت شما برای حضور در اینجا، اثبات راهی بود که شروع کردیم و الان سعی می‌کنیم حاصل آن را در اختیار شما قرار دهیم. این حاصل تلاشی است که طی ۳، ۴ سال اخیر، نوجوانان ما انجام دادند. تلاش بی‌وقفه‌ای که بارها و بارها، این عزیزان را خسته کرد و به قول فالکنر به عرق‌ریزی روح انداخت. هریک از آنها به انگیزه‌ای این کار را شروع کردند و شاید از ابتدا هدفمند پیش نرفته باشند، اما هدفمند ادامه دادند. آنها ثابت کردند که نوشتن حاصل یک فرآیند پویا و زایا و بالنده است، ما تنها افرادی نیستیم که این راه را شروع کردیم. آنچه باعث می‌شود این صاحب نظران، در این زمینه گرد هم آیند، اعتقاد به توانایی‌های نوجوانان و کودکان است. آنهایی که قرار است آینده ما را بسازند؛ آنهایی که قرار است به ایده‌آل‌های ما جامعه عمل ببوشانند و مهم‌تر از هر چیز، حرف خودشان را بزنند. پس ما اعتقاد داریم بچه‌ها در بسیاری موارد، خلاق‌تر و متفکرتر از ما هستند و کار ما شاید این باشد که مسیر حرکت آنها را آماده کنیم و فقط به اتفاق‌ها متکی نباشیم. شاید بسیاری از نوجوانانی که اینجا نشستند، فقط به واسطه اتفاق و

حادثه بوده که در این راه قدم گذاشته‌اند. هدف ما این است که بچه‌هایی را که مستعد نوشتن هستند، به مجرای خواست خودشان هدایت کنیم و اینها الگویی باشند برای بچه‌هایی که علاقه به نوشتن دارند.
آنچه ما در این چهارسال انجام دادیم، براساس یافته‌های علم روان‌شناسی زبان و مهارت‌های زبانی بوده است؛ یعنی چهار مهارت گوش دادن، صحبت کردن، خواندن و نوشتن. تلاش شده که این چهار مهارت، به یک تفکر خلاق منجر شود. یعنی ما در طول این چهار سال، نه تنها به مقوله نوشتن پرداختیم، بلکه به خوب گوش کردن، خوب صحبت کردن، و خوب خواندن هم توجه کردیم. اما این فقط شروع کار است؛ شروع آن چیزی که آرزوی ماست.
این شش نوجوانی که در حال حاضر اینجا نشستند و از یک هفته قبل، خودشان را آماده شرکت در این جلسه کرده‌اند، شاید پی ببرند که مهارت صحبت کردن و گفتار، می‌تواند به مهارت نوشتن آنها بیشتر کمک کند. حرف نهایی دوستان ما در نوشته خانم الهام‌افشین منش که گاهی ما به او خانم مارکز می‌گوییم، خودش را نشان می‌دهد. این حرف نهایی همه بچه‌هاست. الهام یکی از شاگردهای ماست که به سبک سورئال می‌نویسد و حدود دو سال است که این کار را انجام می‌دهد. او با یک جهش، پایش را در میان جمع ما گذاشت و با موشک فضایی سورئال خودش، به سمت بی‌نهایت سیر می‌کند.

داستانی به اسم «سخن دشت امانت» نوشته که زیر چاپ است. الهام کارش را با نوشتن قطعات کوچکی از یک داستان که خودش هم نمی‌دانست چیست، شروع کرد و به صورت یک پازل این کار را ادامه داد. یعنی الهام مشغول نوشتن پازلی بود که خودش هم نمی‌دانست ابتدا و انتهای آن داستان کجاست؛ ولی خودش می‌گفت: دارم بخش‌هایی از یک تابلو را نقاشی می‌کنم. اجازه بدهید تمام شود تا آخر سر تابلو را ببینیم... «سخن دشت امانت» الهام، سرانجام به داستان زنی انجامید که بچه‌ای را به فرزندگی قبول کرده بود و به بچه نگفته بود که مادر تو نیستم. این داستان، گیرودارهای عاطفی و تجربیات بسیار تلخ این مادر و دختری را که الان بزرگ شده است، به تصویر می‌کشد و به همین دلیل، نام آن را «سخن دشت امانت» گذاشت؛ یعنی امانتی که در حقیقت به او سپرده نشده بود. داستان‌های دیگری هم دارد که به واسطه تجربه‌های اجتماعی که داشته، بسیار معنی دار شده است.
الهام نوشته‌ای دارد که از او خواهش می‌کنم آن را بخواند:
«من الهام افشین منش هستم و حدود یک سال و نیم است که می‌نویسم، ما بچه‌ها دوست داریم دنیایی را که همیشه بزرگترها برای مان می‌سازند، خودمان بسازیم و خودمان هم بازیگر آن باشیم. دنیایی که بتوانیم در آن قدم بگذاریم و آن را بفهمیم، گرچه ممکن است به

دنیای بزرگترها شبیه باشد. من اولین دنیایی را که خود صحنه ساز و بازیگر آن بودم، با کمک‌های یک بزرگتر ساختم. شاید او نیز مانند ما بچه‌ها، در اندیشه ساختن یک عالم آشنا برای دوران کودکی خود بوده است. دنیایی که در آن وارد شدم، متعلق به گروهی از بچه‌ها بود که با کمک یکدیگر و از طریق نوشتن، تجربیات و افکارشان را به بیان می‌آوردند و بازسازی می‌کردند. ما با کمک هم نوشته‌ها را اصلاح می‌کردیم و همین اصلاحاتی که در این نوشته‌ها انجام می‌دادیم، راهی بود برای ایجاد انگیزه‌های بهتر که من امیدوارم با دوستان و بچه‌هایی که حضور دارند، آینده‌ای بسازیم که از بیان حقیقت‌های درونی بی‌نیاز باشد. من وقتی با موضوعاتی که خانم شریفی می‌دادند، آشنا شدم فکرم بازتر شد و به موضوعاتی فراتر از موضوعات قبلی رسیدم. این به من آزادی داد تا هرآنچه را می‌اندیشم بنویسم و آن ترسی را که همیشه از نوشتن داشتم، از خود دور کنم. اولین مجموعه خودم را با همین موضوعات شروع کردم و بعد متوجه فضای خالی بین این موضوعات شدم و اینها را به هم پیوند دادم و یک مجموعه داستانی فراهم آمد.

هدیه شریفی: الهام در حقیقت نشان داد که گاهی، برنامه‌ریزی برای نوشتن، حتی توی یک کلاس نگارش، می‌تواند معنی دار شود و بچه‌ها را به راهی که دوست دارند هدایت کند. پس یکی از هدف‌های ما برنامه‌ریزی صحیح برای نوشتن است در آموزش و پرورش.

فرمهر فرهودی، از دیگر بچه‌های ماست که حدود یک سال می‌شود با ما همراه است و پیش از آن هم می‌نوشته. از او خواهش می‌کنم شعرش را بخواند:

راز و نیاز می‌کند باز نگاه چشم تو
با دل بی‌قرار صبح راز و نیاز می‌کند
بهار جلوه‌ها بود تبسم ملیح تو
راز و نیاز می‌کند هر نفسی باد صبا
ای که بهی ز هر شکوفه امید
ای که خوشی ز خوش‌ترین لحظه‌ها.....

«من همان طور که خانم شریفی گفتند، فرمهر فرهودی هستم، متولد سال ۱۳۶۲، از ۹ سالگی به طور مداوم شعر می‌گویم. در خانواده‌ای به دنیا آمدم که فرهنگی بودند. پدر بزرگ پیری داشتم که به قول شهریار، میراث شاعرانه من هر چه است از اوست. حمایت پدر و مادرم و استاد خوبی مانند دکتر شریفی و اتفاق‌هایی که در مقاطع مختلف زندگی برایم افتاد، زندگی مرا تغییر داد.»

هدیه شریفی: برای من گفته بودی که دلت می‌خواست کتابت چاپ بشود. یکی از قصه‌هایش را برایمان بگو.

«من حدود ۲ سال پیش نوشته‌هایم را پیش یک ناشر بردم و ایشان مطالعه کردند. خوشبختانه یا متأسفانه، انتقاد رک و صریحی به من کردند با یک حالتی که زیاد خوشم نیامد. تنها لطفی که به من کردند، این بود که

گفتند، احساسات خود را قشنگ روی کاغذ آوردی. از آنجالیج و لجاجتی شروعی شد و تصمیم گرفتم نوشته‌هایم را در یک انتشارات معتبر چاپ کنم و به ایشان نشان بدهم. این باعث شد تا سبکم یک دفعه تغییر کرد و سعی کردم پخته‌تر بنویسم.»

هدیه شریفی: اما نفر بعدی که اینجا حضور دارد «موره‌شین اللهیاری» است که از اول راهنمایی، من دبیرش بودم و الان که در خدمت تان هستم دیگر دبیرش نیستم، دوستش هستم. موره‌شین، زمانی نوشته که حدود ۳۶۰ صفحه است که اگر چیزهایی را که نوشته و پاره کرده، به آن اضافه کنیم ۷۰۰ صفحه می‌شود به نام «یابرهنگی‌های تبارم» موره‌شین، رمانش را از زمانی شروع کرد که یک سال از مرگ مادر بزرگش می‌گذشت. دل‌بستگی‌های عاطفی او به مادر بزرگ و برنامه‌ای که ما در مدرسه برایش داشتیم، دست به دست هم داد تا بتواند به لحاظ عاطفی، روحی و احساسی تخلیه بشود. نوشتن یکی از راه‌های تخلیه روحی و عاطفی ماست. اگر بچه‌های ما در نوشتن خلاق و توانا باشند، می‌توانند بسیاری از مشکلات عاطفی خودشان را از طریق نوشتن حل کنند. به این معنی که اگر ما بچه‌های مان را برای نوشتن آموزش دهیم، بسیاری از حرف‌های شان را که نمی‌توانند به خیلی‌ها بزنند، می‌توانند روی کاغذ بنویسند. جالب است به شما بگویم که موره‌شین، رمانش را طی دوسال نوشت و اخیراً که نسخه سومش به دست من رسید، داشتم می‌خواندم و تصحیح می‌کردم کاملاً شاهد بزرگ شدن این کودک در طول رمانش بودم؛ یعنی نثر فصل اول با فصل سوم و چهارم بسیار متفاوت است. این نوجوان ما، برای نوشتن داستان زندگی یک زن، ناچار بوده بسیاری از تجربیاتی را که خودش نداشته از دیگران بی‌رسد، و در مورد آنها تحقیق کند. در نتیجه، شناخت عمیق‌تری از روحيات هم‌جنس‌انسانش به دست آورد و نثر رمانش پخته‌تر شد. از موره‌شین خواهش می‌کنم از تجربیانش برای ما بگوید:

«من موره‌شین اللهیاری هستم. همین‌طور که خانم شریفی گفتند، باید اقرار کنم که در شروع کار، مثل خیلی از همسن و سالاتم علاقه زیادی به نوشتن نداشتم و در واقع، شوق نوشتن در من از زمانی بوجود آمد که مادر بزرگم بیمار شد و من به دلیل علاقه زیادی که به او داشتم و بسیاری از دوران تلخ و شیرین کودکی‌ام را با او گذرانده بودم، سعی کردم برای تخلیه خودم راهی پیدا کنم و چون بیان غم‌ها و احساسات کار آسانی نیست، من بهترین راه را نوشتن یافتم. بعد از مدتی که مادر بزرگم فوت کرد، چون دیگر نمی‌توانستم در داستان‌های کوتاه و قطعات ادبی، احساساتم را بازگو کنم، یا پیشنهاد استادم شروع کردم به نوشتن زندگینامه او؛ زندگینامه‌ای که شاید فقط به مادر بزرگم و خانواده‌اش منحصر نباشد. بلکه این رمان در مورد بی‌تکیه‌گاه بودن زن‌های کرد است. این رمان، به تفاوت بین زن‌ها و مرد‌های کرد می‌پردازد؛ تفاوت‌هایی که شاید در نگاه اول آدم را به خودش جذب نکند، ولی وقتی وارد دنیای کرد می‌شویم



و مشکلات این زن‌ها را می‌بینیم، می‌توانیم دردشان را حس کنیم...»

هدیه شریفی: می‌توان گفت موره‌شین، کوچکترین رمان نویس ایران است. کوچکترین رمان نویس را داشتیم و کوچکترین داستان بلندنویس را هم داریم؛ گوهر زنده -

گوهر از حمایت بسیار خوبی از جانب خانواده برخوردار است و پایگاه عاطفی بسیار خوبی دارد. گوهر بچه خاص و فعالی است اما من هنوز نمی‌دانم که گوهر چرا و چطور شروع به نوشتن کرد؟ هیچ وقت هم نگفته. داستانش جالب است به خصوص اینکه برخلاف موره‌شین، اکثر شخصیت‌هایش مرد هستند و خانم‌ها در داستان او نقش اول ندارند. او ثابت کرده که جنسیت برایش مطرح نیست و او هم مثل رومن رولان که جان شیفته را نوشته و آنت را کاملاً توانسته درک کند، به دنیای مردان قدم گذاشته بدون اینکه هیچ حب و بغضی نسبت به این قضیه داشته باشد و او هم در بسیاری موارد، در این دنیای پر اضطراب و پرتنش دلش برای مردها می‌سوزد و با آنها همدردی می‌کند. دلم می‌خواهد خودش بگوید که چطور شخصیت اولش مرد شد؟

«گوهر زنده هستم. ۱۵ سال دارم. قبل از هر چیز از تمام بزرگانی که حاضر شدند به حرف‌های ما گوش دهند، سپاسگزارم. وقتی من کودک بودم، پدرم فعالیت‌های زیادی داشت. در واقع، صبح‌ها زود از خانه خارج می‌شد و شب‌ها دیر به خانه می‌آمد. برای همین، کمتر پیش می‌آمد که بتوانم در کنارش باشم. چون پدرم را خیلی دوست داشتم، هیچ‌وقت این اجازه را به خودم نمی‌دادم که وقتی به خانه می‌آمد برای استراحت، وقتش را با مسائل جدی بگیرم و او را آزار بدهم. بنابراین نوشته‌هایم را جایی می‌گذاشتم که پدرم ببیند. همیشه آنها را می‌خواند و جواب می‌داد و همیشه پشتیبان من بود. نوشته‌هایم تا دبستان ادامه داشت و بعد که به دوره راهنمایی رسیدم و خانم شریفی دبیر من شدند، موضوعی دادند به من به این عنوان «من که هستم؟» و همین موضوع باعث شد تا که من واقعاً فکر کنم که هستم. حالا چهار سال از آن روز می‌گذرد.»

هدیه شریفی: نگفتی چرا شخصیت‌هایت همه مرد هستند؟

«از آنجا که من پدرم را خیلی دوست داشتم و همان طور که گفتم، نمی‌خواستم وقتش را بگیرم، با نوشتن یادداشت‌های کوتاه، با پدرم صحبت می‌کردم و به همین روش، به نوشتن علاقه‌مند شدم و به همین علت، شخصیت اصلی داستان من مرد است. من همیشه فکر می‌کنم روابطم با خانم‌ها خیلی راحت است و می‌توانم با آنها صحبت کنم و دیگر حرفی نلارم که در نوشته‌هایم با آنها بزنم.»

هدیه شریفی: کتاب گوهر، نامش «باشد مجازات» است از ویژگی‌های کتاب، این است که دو شخصیت

اول، هم زمان حال و هم گذشته را باهم روایت می‌کنند و ما برای چاپ کتاب مجبور شدیم از چهار قلم استفاده کنیم. ما در کارگاه‌مان، اسم گوهر را تراکتور گذاشته بودیم. برای اینکه سخت تلاش می‌کرد. و از پس کارش خوب برمی‌آمد.

یاسمین و آرزو، از دیگر بچه‌های ما هستند که داستان کوتاه می‌نویسند. در داستان‌های این دو، زن به عنوان پایه‌گذار زندگی مطرح می‌شود؛ حتی اگر شخصیت اول‌شان مرد باشد.

«یاسمین عادلای هستم و تشکر می‌کنم از کسانی که در اینجا حضور دارند. من نوشتن را از جایی شروع کردم که باید شروع می‌کردم؛ یعنی درست از همان سنی که هر کودکی شروع می‌کند. من هیچ‌وقت از نوشتن و نویسندگی خوشم نمی‌آمد. انشاهایم را پدرم به من دیکته می‌کرد و من می‌نوشتم و هیچ‌وقت در انشا نوشتن موفق نبودم، ولی یکسری دلایل خاص باعث شد تا من به نوشتن علاقه‌مند شوم، سعی کنم بنویسم و این توانایی را در خودم پرورش دهم. مهمترین عامل آن خانم شریفی بود و دلایل دیگر آن رقابت‌های کودکانه و تنهایی بود. من با نوشتن، سعی کردم که خودم را به یکی از دوستانم که بهتر می‌نوشت و مورد تحسین بزرگترها و کودکان بود، برسانم. سعی کردم از او جلو بزنم. دلیل دیگرم تنهایی بود. یکی دیگر هم مشکلات کودکانه بود که باعث مغشوش شدن افکارم بود و سعی کردم با نوشتن خود را نجات دهم و موفق شدم.»

«آرزو آزمون هستم. من هم درست مثل یاسمین، نوشتن را زمانی آغاز کردم که از نوشتن بدم می‌آمد. همین باعث شد که در تابستان به کلاس تقویتی نگارش بیایم. البته، ابتدا از این کارها خوشم نمی‌آمد، ولی بعدها با کمک مادرم، نظرم عوض شد. بعدها که نوشتن را ادامه دادم، ناخودآگاه در مسیری افتادم که با واژه‌ها آشنا شدم. واژه‌ها از این جهت برایم جالب هستند که می‌توانند با پشت سر هم قرار گرفتن، متنی را بسازند. سعی کردم در نوشته‌هایم بیشتر از واژه استفاده کنم. سپس، مشغول نوشتن حوادثی شدم که در اطرافم می‌گذشت و در مقابل حوادثی که به نظر دیگران جالب نبود، حادثه خلق می‌کردم و می‌نوشتم؛ مثل حادثه دیوار برلین. بعد از حوادث، شروع به خلق شخصیت کردم و شخصیت‌هایی را که در زندگی‌ام نقش داشتند (مثل مادرم) نوشتم. حتی در مورد کسانی که آنها را خیلی قبل‌تر، دیده بودم، نوشتم؛ چون می‌خواستم طوری با آنها در ارتباط باشم. پس نوشتم تا امروز که مجموعه‌ای دارم به اسم «آن وقت‌ها».

هدیه شریفی: آخرین حرف ما این است که برای هدایت بچه‌ها به نوشتن، لازم نیست حرف‌های خیلی خیلی بزرگ بزنیم و مثلاً به آنها بگوییم وصف بهار را بنویس، چهره‌ها را توصیف کن، از تابستان بگو، و اینکه تعطیلات را چطور گذراندی؟ این موضوعات تکراری و کلیشه‌ای، همیشه باعث آزار و اذیت بچه‌ها

شده و اصلاً فایده‌ای ندارد. فقط کافی است به او بگوییم هر جور که حرف می‌زنی، بنویس، در حقیقت، نوشتن ابتدا نوعی حرف زدن است. هیچ کار سختی نیست. تو خودتی که حرف می‌زنی و هیچ‌کس هم جای تو حرف نخواهد زد. پس اطمینان دادن به بچه‌ها که نوشتن، همان حرف زدن مکتوب است، اولین قدم ترغیب آنها به نوشتن است. پس از آن، می‌شود کمک‌شان کرد تا واژگان و طرز به کار بردن صحیح آن، یعنی دستور زبان فارسی را بیاموزند. باور کنیم که بچه‌ها وقتی مشغول نوشتن هستند، زبان نوشتار زبان دوم آنها نیست. زبان نوشتار همان زبانی است که از سه سالگی به آن تکلم می‌کنند و کافی است به آنها بگوییم ویرگول در زبان نوشتار، یعنی همان سکوت در گفتار و سکوت طولانی‌تر یعنی اینکه بروید سر پارگراف و از این قبیل.

ما حرف از برنامه‌ریزی برای شکوفایی بچه‌هایی می‌زنیم که استعداد نوشتن را به صورت ذاتی و فطری دارند. پس لازم است از روش‌هایی که دانشمندان علوم انسانی به ما پیشنهاد کرده‌اند، استفاده کنیم و از بنیان‌گذاران این روش‌ها از قرن ۱۸ تا به حال ممنون باشیم؛ از کسانی که به دنیای ادبیات کودکان دل بستند، برایش کار کردند، زحمت کشیدند، داستان نوشتند، شعر گفتند و سعی کردند به بچه‌ها بفهمانند که شما هم ادبیات خاص خودتان را دارید. مخاطب شما هستید. برای ما مهم هستید. ما از این استعدادها کم نداریم و می‌شود روی آنها سرمایه‌گذاری کرد. این استعدادها را باید با یک برنامه‌ریزی درست، به مجرای برسانیم که حق‌شان است.

صحبت بعدی من با خانواده‌هاست. از آنها خواهش می‌کنم بچه‌ها را آن طور که هستند، بپذیرند. اگر واقعاً شاعر است، نیازی نیست فیزیکدان شود و در این مسیر، تمام امکاناتی را که هست، باید به او بدهیم. امنیت خانوادگی، پایگاه‌های خانوادگی بسیار مهم است. علم را باور داشته باشیم و بدانیم نوشتن کاری صرفاً تجربی نیست، بلکه کاملاً علمی است و می‌توانیم با شرایطی که برای بچه‌ها فراهم می‌آوریم، آنها را با دید علمی به سوی این قضیه سوق دهیم. امیدواریم در سال‌های آینده، از میان همین بچه‌ها، نویسندگانی سربرآورند که جایزه نوبل را ببرند.

در ادامه نشست نوقلمان، مصاحبه‌ای با خانم هدیه شریفی، انجام داده‌ایم که در همین شماره از نظرتان می‌گذرد.

